فهرست

[مقدمه 2](#_Toc126499340)

[جهت دلالی 3](#_Toc126499341)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

بحث در فرمایشی بود که مرحوم آقای خویی به نگاه به محارم داشتند ایشان می‌فرمایند نگاه به محارم محدود است به مابین السره و الرکبه و نگاه به غیر ما بین السرة و الرکبه حتی در مادر و خواهر هم جایز نیست مستند ایشان روایتی بود که از حسین بن علوان نقل‌شده بود که متن روایت این بود:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا زَوَّجَ‏ الرَّجُلُ‏ أَمَتَهُ‏ فَلَا يَنْظُرَنَّ إِلَى عَوْرَتِهَا وَ الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ».[[1]](#footnote-1)

تفسیر شده بود که عورت عبارت است به مابین السره و الرکبه و این روایت مفسر است و وقتی ما در هر جا به سراغ بحث برویم و عورت موضوع حکم باشد عبارت است از مابین سره و رکبه این روایت شریفه دو جهت بحث داشت که یکی بحث سندی بود که دو سه هفته طول کشید و اهمیت بحث هم اقتضا این را داشت که ابعاد که بحث حسین بن علوان و نکات دیگر متعدد رجالی مطرح شود.

آنچه در بحث سندی طرح کردیم این بود که حسین بن علوان با تجمیع شواهد قابل توثیق است گرچه هفت هشت جهتی که برای توثیق حسین بن علوان مطرح شد هرکدام جدا جدا محل خدشه‌ای بود ولی درعین‌حال اشعاری داشت به همین دلیل جمع شواهد می‌توانست ما را به اطمینان نسبت به وثوق او برساند. روشن است که تجمیع شواهدی که درجاهای مختلف به آن اشاره می‌کنیم آنجایی است که هرجایی ولو اشکالی به دلالت شاهد وارد است اما اشعاری باقی است اینجای تجمیع شواهد است وگرنه اگر ده دلیل هم بر مسئله وارد شود و هر ده دلیل جای دلالت اشعاری هم باقی نگذارد تجمیع این‌ها فایده‌ای ندارد ولی ما در خیلی از مباحث فقهی داریم که ادله مخدوش است اما نه در حد خدشه بر اشعارات آن. در اینجا هم این‌طور بود که اگر این دلیل بود به‌تنهایی قبول نبود ولی درعین‌حال اشعاری در دلیل وجود داشت که اگر این اشعارات جمع شود به حد یک دلیل می‌رسد و می‌شود در خیلی از جاها به تجمیع شواهد و اشعارات به‌عنوان دلیل باشد مجموع من‌حیث‌المجموع دلیل می‌شود به شرطی که در هرکدام اشعار و قرینیتی باقی بماند منتها اشعار و قرینیتی که اگر مستقل بود ارزشی نداشت ولی وقتی جمع می‌شود دلیل است در حسین بن علوان هم بعید نبود که تجمیع شواهد ما را به توثیقی در مورد او می‌رسد و اهمیت این بحث هم به دلیل این بود که حسین بن علوان در اسناد روایات متعددی قرارگرفته است و برخی از روایات او هم خالی از اهمیت نیست چه در مباحث کلامی چه در مباحث اخلاقی و چه در مباحث فقهی.

این جهت اولی بود که از حیث سند این روایت مورد استناد مرحوم آقای خویی می‌شود ما قائل به توثیق شویم و بگوییم خبر موثق است و بقیه اشخاص سلسله سند هم توثیق دارد.

این جهت قرب الاسناد باقی می‌ماند اگر کسی در آن تردیدی داشته باشد طبعاً باقی بماند و ازاین‌جهت بی‌اشکال نیست و جهت قرب الاسنادی را ما سابق اشکال می‌کردیم که احراز این‌که این قرب الاسناد همان قرب الاسناد اصلی است یا نه مشکل است گرچه در اینجا هم قرائن و شواهدی هست که می‌شود به آن اطمینان کرد ولی به حد توثیق شاید نرسد. پس از جهت سند حسین بن علوان قابل توثیق است ولی قضیه قرب الاسناد که این روایت ازآنجا نقل می‌شود خالی از اشکال نیست و آقای خویی هم به این اشاره نکرده‌اند و ظاهراً اعتماد کرده‌اند، یادم نمی‌آید در مقدمه معجم الاحادیث ایشان در مورد قرب الاسناد بحث کرده‌اند یا نه.

# جهت دلالی

مقام دوم در روایت حیث دلالت روایت است که بحث اهم و مهم وجود دارد که عمدتاً فرمایش آقای خویی است و برخی از نکاتی که آقای زنجانی در بحث نکاح به آن اشاره‌کرده‌اند و نقد کرده‌اند. مرحوم آقای خویی استدلالشان بر نکاتی است که عرض می‌کنیم که در این فرازی که امام در ذیل حدیث فرمودند: «الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ». به این فراز اعتماد و استناد کرده‌اند و به قول خودشان نگاه به محارم در غیر مابین سره و الرکبه جایز نیست.

این استدلال مبتنی بر این است که «الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ» را ما دلیل حاکم بگیریم در همه مواردی که واژه عورت واردشده است و عورت موضوع آن حکم است و ایشان این جمله را حاکم بر ادله می‌دانند منتها حاکم به نحو مفسر. چون حاکم به یک معنا همه مواردی که حکومت دارد تفسیر است و حاکم مفسر است ولی مفسر درجاتی دارد که فرق می‌کند درجایی مفسر به این معنا است که تعمیم یا تضییق را فقط اشاره می‌کند و درجایی هم دارد مستقیم آن را معنا می‌کند و می‌گوید عالم یعنی این ادله‌ای است که احکامی را بر عالم مترتب کرده است و درجایی هم دلیل می‌گوید عالم کسی است که علوم دین را فراگرفته است خب این مفسری می‌شود برای همه این‌ها اینجا هم ایشان این را مفسر معنای خاص می‌گیرند «الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ» چون عورت یک معنای لغوی دارد که مایستقبح الذکره است و چیزهایی از این قبیل و اینجا می‌گوید عورتی که در لسان شرع وارد می‌شود عبارت است از اعضایی که مابین سره و رکبه‌اند این مفسر و دلیل حاکم است و هرجایی که در دلیل عورت واردشده باشد محکوم‌به این حکم است البته مانعی از این نیست که درجایی ما قرینه‌ای داشته باشیم که این نیست و آقای خویی قطعاً در مواردی معنای عورت را همان مایستقبح الذکره می‌دانند منتها میگویند این دلیل حاکم اطلاق دارد و مانعی ندارد که این دلیل حاکم گاهی تقیید بخورد و نمی‌شود اشکال کرده به آقای خویی که شما گاهی عورت را به همان سوئتین معنا می‌کنید و چطور ممکن است که این مفسر همه موارد باشد می‌توان گفت این مفسری است که مطلق است و گاهی قید می‌خورد.

پس مبنا و نکته اساسی در دلالت روایت در قول آقای خویی این است که عبارت «الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ» جمله مفسره است و حاکم در همه‌جاهایی است که عورت واردشده است ازجمله بحث ما که نگاه به محارم است و نگاه به محارم جایز است الا مابین السره و الرکبه.

باید بررسی کنیم که این فرمایش تام است یا نه؟ روشن است که «الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ» در اینجا موضوعش بحث دیگری است وقتی استدلال تمام می‌شود که ما این را مفسر در تمام موارد تعریف کنیم در تحقیق در مسئله باید گفت که استدلال مترتب بر این است که ال در اینجا ال جنسیه باشد و ال عهد ذکری نباشد. همان‌طور که مستحضرید در ادبیات دو نوع ال داریم یکی ال دال بر جنس است و مدخول آن جنس چیزی است که دلالت بر آن می‌کند و ال که اشاره به مطلبی دارد که مذکور است یا این‌که در ذهن سامع و متکلم معهود است و لذا ال جنسی و ال عهدی داریم و ال عهدی هم شامل ذهنی و ذکری و احیاناً عهدهای دیگری است که گاهی به آن اضافه می‌شود. اینجا امر دایر بین دو احتمال است که ال در اینجا عهد ذکری باشد که دیگر دلالت ندارد یا این‌که ال جنسی باشد. مرحوم آقای خویی این ال را جنسی گرفته‌اند. العوره یعنی جنس این مفهوم یعنی مابین سره و رکبه و جنس که باشد یک قاعده کلی است و مفسر است که در هرجایی که عنوان عورت واردشده باشد این معنا مقصود است اما اگر کسی در این تردید کرد و گفت ال عهد ذکری است یعنی این عورتی که در این مسئله گفته شد محدوده‌اش این است و محدوده ال همان معهودی است که در اینجا ذکرشده است و معهود هم این است «إِذَا زَوَّجَ‏ الرَّجُلُ‏ أَمَتَهُ‏ فَلَا يَنْظُرَنَّ إِلَى عَوْرَتِهَا» وقتی‌که کنیز خود را به ازدواج کسی درآورد دیگر به عورت او نگاه نکند و عورت او مقصود همین عورت کنیزی است که تزویج به غیر شده است و «الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ» می‌شود مسئله شرعیه در مورد که بر اساس عهد ذکری است نه یک قانون کلی که مفسر بر همه موارد باشد. اگر اثبات شد که ال جنسی است استدلال تمام می‌شود ولی اگر اثبات شد که ال عهدی است یا لااقل اثبات نشد این استدلال از دلالت خود ساقط می‌شود. ما میان این دو احتمال که ال جنسی است یا ال عهدی نیاز داریم که ال جنسی بودن را اثبات کنیم و اگر این اثبات نشود و چه خلاف آن اثبات شود چه تردید باقی بماند استدلال ساقط می‌شود.

طبق قاعده و ظهور اول غالباً میگویند ظهور ال بر جنسیت است و حمل ال تعریف بر عهد چه عهد ذکری چه عهد ذهنی قرینه خاصه می‌خواهد. الاصل فی ال التعریف حمل بر معنای جنسی است و مدخول آن جنس است و این‌یک اصل جاافتاده‌ای است و این مبنای آقای خویی است که ال جنسی است و دلیل مفسر و حاکم بر همه ادله‌ای است که عورت در آن‌ها آمده است و اگر کسی مناقشه کند یکی از این دو راه را باید طی کند یا در این قانون کلی اشکال وارد کند و بگوید این‌که اصل در ال دلالت بر جنسیت است را ما قبول نداریم و کما این‌که ممکن است کسی این را قبول کند و به گمانم درجاهایی در این قانون تردید کرده‌اند و اصلی وجود ندارد و در هرجایی قرینه‌ای باید باشد، این را ممکن است کسی مطرح کند که من الاصالة ال جنسیه را قبول ندارم این بحث کبروی است که به نظر من درست نیست و ال همان جنسیت است و لذا در بحث کبروی شاید خیلی تام نباشد و مناقشه باید در بحث صغروی باشد که اینجا ال جنسی باشد ولو اصل است ولی قرائن و شواهدی می‌توان پیدا کرد که این اصل را متزلزل می‌کند حالا یا در حدی که قرائن و شواهد ما را به ال عهد ذکری می‌برد یا تردیدی ایجاد می‌کند.

سؤال: در شک نمی‌شود به اصل رجوع کرد؟

جواب: اگر بپذیریم اصل جنسیت را و اینجا شک داشته باشیم به آن رجوع می‌کنیم ولی اگر کبروی را نپذیریم این‌ها ارزشی ندارد ولی ممکن است علی‌رغم این‌که میگوییم اصل جنسیت است شواهد و قرائنی پیدا شود که جنسیت را متزلزل کند یا اثبات عهدیت کند یا جوری باشد که نتوان به اصل رجوع کرد چون قرائنی که در مقابل اصل می‌آید باید جوری باشد که خلاف اصل را ثابت کند تا دست از اصل برداریم این چیزی است که زیاد شنیده‌اید که اصل حقیقت است الا این‌که قرائن و شواهد مجاز را اثبات کند ولی فی‌الجمله حالت دیگری وجود دارد و آن این است که قرائن به‌گونه‌ای است که نمی‌گذارد به اصل مراجعه کنیم ولو خلاف آن را اثبات نکند این‌یک نکته دقیق اصولی است که جسته‌وگریخته بعضی به آن اشاره‌کرده‌اند و جامع و دقیق به آن اشاره نکرده‌اند.

سؤال: قدر متیقن در مقام تخاطب نمی‌شود؟

جواب: یکی از مصادیقش همین است ممکن است این از آ قبیل هم باشد ولی دایره است وسیع است.

سؤال:...

جواب: بله همین را می‌خواهیم عرض کنیم آنچه تا الآن معهود ما است و اصل حقیقت است و اصل عموم است و اصل اطلاق است به این معنا است که درجایی که شک داریم به این اصل رجوع کنیم و خروج از اصل این است که قرائن خلاف این اصل را اثبات کند و یکی از چیزهای متعارف در اصول است ولی گاهی با دشواری بیشتر به اصل نمی‌توانیم مراجعه کنیم به دلیل وجود قرائنی که اثبات خلاف اصل نمی‌کند ولی جوری قرائن قوت دارد که اصل را در اینجا متزلزل می‌کند و لو خلاف را اثبات نکند و قرائن به‌گونه‌ای است که شک را تثبیت می‌کند که عقلا آن موردشک را جای مراجعه به اصل نمی‌داند.

سؤال: قدر متیقن نمی‌شود؟

جواب: می‌شود بگوییم یکی از مواردش این است ولی دایره آن وسیع است.

سؤال: این اصل با اصلی که درجاهای دیگر می‌آید فرق دارد ازاین‌جهت که این اصل در بحث الفاظ است و در بحث الفاظ بحث ظهور است و همین‌که ما شک کنیم اصل را از بین می‌برد و ظهور را از بین می‌برد.

جواب: ما هم همین را میگوییم میگویند در بحث ظهورات الفاظ اصل مراجعه به ظهور است و اصل یعنی درجایی که ما شک پیدا کردیم میگوییم اصل اطلاق و حقیقت است و مصادیق اصالة الظهور است و فایده این اصل هم در مقام شک است ولی گاهی قرائن اثبات خلاف اصل می‌کند مثلاً مجاز را اثبات می‌کند ولی گاهی هم قرائن اثبات خلاف اصل نمی‌کند ولی در مقام محاوره عرفی، عرف می‌گوید نمی‌شود به اصل مراجعه کرد و این را می‌شود فی‌الجمله پذیرفت و مراجعه به اصالت الاطلاق نمی‌کنیم در اطلاق درجایی که مقیدات زیادی در اطلاق واردشده باشد میگوییم نمی‌توان به اصل اطلاق مراجعه کرد.

پس مناقشه‌ای که می‌توان کرد یکی این است که اصل در ال تعریف جنسیت نیست یا این‌که بگوید علی‌رغم این اصل در ال جنسیت است ولی ما در اینجا قرائنی داریم که عهدیت را ثابت می‌کند یا تردید را ایجاد می‌کند. چگونه می‌شود ال جنسیتش محل تردید باشد؟ به این شکل است که به نحوی در فرمایش حضرت آقای زنجانی هم آمده است: باید برگردیم به معنای عورت و اصطلاحات آن. عورت در معنای اصلی آن نقص است یا بدی و سوئة است این اصل در معنا است ولی بدون تردید یک از معانی یا معنای پایه عورت بعد از اصل اولیه که نقص باشد معنای عورت یعنی سوئتین به معنای خاص که در بعضی روایات آمده است که «فَإِذَا سَتَرْتَ الْقَضِيبَ وَ الْبَيْضَتَيْنِ فَقَدْ سَتَرْتَ الْعَوْرَة»[[2]](#footnote-2) البته این روایت شاید سندش هم تام نباشد ولی قطعاً لغت را مطرح می‌کند درست است وقتی درجایی لغت در معنایی به کار می‌رود ولو غیر معتبر از باب این‌که ادبیات عرب است معتبر است در این روایات متعدد دارد ویکی‌اش هم این است که عرض می‌کنم «فَإِذَا سَتَرْتَ الْقَضِيبَ وَ الْبَيْضَتَيْنِ فَقَدْ سَتَرْتَ الْعَوْرَة» یا در روایت در تهذیب در کتاب الطهارات، ابواب الزیادات باب 18 باب دخول الحمام و آدابه و سننه می‌فرماید: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ع قَالَ: «الْعَوْرَةُ عَوْرَتَانِ الْقُبُلُ وَ الدُّبُرُ وَ الدُّبُرُ مَسْتُورٌ بِالْأَلْيَيْنِ فَإِذَا سَتَرْتَ الْقَضِيبَ وَ الْبَيْضَتَيْنِ فَقَدْ سَتَرْتَ الْعَوْرَة»[[3]](#footnote-3) این‌یک معنای جاافتاده در عورت است بنابراین عورت را اگر مستعملات و موارد استعمال آن را برشماریم میگوییم این معانی است که میگوییم یکی همان معنای اولیه است که نقص و امثال این‌ها است که در کتب لغت آمده است و معنای دوم که بعدید نیست معنای حقیقی اولیه باشد عبارت است از سوئتین که دو عضو خاص است استعمال دیگری در عورت است که این هم کم نیست و آن عورت به معنای اوسع از قضیب و بیضتین است و دایره بیشتری از بدن را تعبیری به عورت کرده است ازجمله در اینجا که مابین سره و الرکبه آمده است و این هم مستعمل است و درجاهایی دارد که الفخذ عورةٌ یعنی ران هم عورت است بنابراین دارای اوسع از آن را ما شاهدیم ازجمله مابین السره و الرکبه و معنای چهارم کل بدن زن گفته‌شده است که عورت است المرأةُ عورة و العیّ بالسکوت که در بعضی روایات داشتیم. این در من لایحضر است که روایت مرسله است و قال علیه‌السلام که از مرسلات جازم است و رُوِیَ نیست و قال است در کتاب النکاح باب المذموم من اخلاق النساء و صفاتهن آمده است که «إِنَّمَا النِّسَاءُ عِيٌّ وَ عَوْرَةٌ فَاسْتُرُوا الْعَوْرَةَ بِالْبُيُوتِ وَ اسْتُرُوا الْعِيَّ بِالسُّكُوت‏»[[4]](#footnote-4) این در کافی هم آمده است علتش این است که در آنجا مسعده دارد که محل بحث است آنجا دارد که النساء العیّ و عورة از امام صادق است «فَاسْتُرُوا عِيَّهُنَّ بِالسُّكُوتِ وَ اسْتُرُوا عَوْرَاتِهِنَّ بِالْبُيُوت»‏.[[5]](#footnote-5)

سؤال: صحیحه هم هست از علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابی عمیر عن هشام بن سالم

جواب: بله در این سند هم دارد سند معتبر است هم در کافی هم در آنجا و در شرحی هم که در روضة المتقین دارند این است که «و العورة كل ما يستحيي منه إذا ظهر، و جعل صلی الله علیه و آله نفسها عورة».[[6]](#footnote-6) کل بدن او را عورت شمارده است . این هم یک استعمال دیگری است که شاهدیم وجود دارد البته در این استعمال در عورت به معنای خاص و استعمال در مابین السرة و الرکبه که این سه تا شد و چهارم هم که کل بدن درجایی که مربوط به زن است عورت شمرده‌شده است سه چهار استعمال است که وجود دارد غیراست استعمال معنای اصلی لغوی ریشه این سه استعمال کاملاً وجود دارد و افزون بر این‌ها بازهم استعمالاتی دارد گاهی عورت در مورد صفات قبیحه شخص استعمال شده است در امور باطنی مثل حسادت و کبر و که پسندیده نیست و باید آن را اظهار نکرد و ستر کرد و بر آن‌ها آثاری مترتب نکرد این هم یک استعمال دیگری است که پنجم است و استعمال ششم عبارت است از اسرار دیگران و این‌که بد هم نباشد همین‌که سر کسی باشد آن را حفظ کند ولو بد نباشد ولی از حیث این‌که سر دیگری است باید آن را ستر کند و این‌یکی از معانی عورات است و هفتم این است که گاهی عورت از این‌ها هم عبور کرده است و استعمال شده است در زمان یا مکانی که باید در آن رعایت کرد و به آن ورود و خروج نکرد در آیه قرآن هم داریم که **﴿ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللهُ عَليمٌ حَكيمٌ﴾**[[7]](#footnote-7) می‌گوید این سه وقت عورت است برای این‌که وقت‌هایی است که باید تحفظ کرد و وارد بر کسی رد خانه و اتاقش نشد. این دو سه معنای اخیرش مجاز است.

سؤال: در سوره احزاب چیست؟ **﴿إِنَّ بُیُوتَنَا عَوْرَةٌ﴾**[[8]](#footnote-8)

جواب: به زمان یا مکان عورت استعمال شده است و بیوتنا عوره یعنی باید تحفظ بر آن کرد و کشف از آن نکرد.

سؤال: عورت را تفسیر می‌کنیم به چیزی که نرسد به دیگران

جواب: قطعاً یکی دو مورد اخیر مجاز است.

دایره استعمالات را دیدیم و سخن بر سر این است که با توجه به دایره وسیع در استعمال عورت در معانی متعدد به خصوص در دو سه مورد اول که عورت قطعاً در مواردی در معنای سوئتین استعمال شده است و در مواردی هم در معنای بین سره و رکبه استفاده‌شده است و معنای اصلی و حقیقی یعنی سوئتین و اعضای خاص نه اعضای خاص مثل سره و رکبه یا کل بدن. این‌ها یا معنای ثانوی است که پیداشده است یا این‌ها مجاز است و اگر ما بودیم و این‌ها، با قطع‌نظر از روایت می‌گفتیم معنای حقیقی همان سوئتین است و این‌ها مجاز است و حداکثر این‌ها مشترک‌های لفظی است که بعداً شکل‌گرفته است و ازاین‌جهت ممکن است کسی بگوید با توجه به این مسائل و استعمالات متعدد و این‌که درجاهایی معنای پایه سوئتین است، معنای مابین سره و رکبه ظهور در یک تفسیر حاکم مطلق ندارد بلکه ظهور در این دارد که اینجا عورتی که گفته‌شده است «فَلَا يَنْظُرَنَّ إِلَى عَوْرَتِهَا» این عورتی که اینجا گفته‌شده است مابین سره و رکبه است نه این‌که یک قانون کلی است که بعداً بگوییم درجاهای دیگر تخصیص خورده است بلکه از ابتدا ال عهدی است و الآن هم در روایات متعدد و اینجا عورت به همان معنا گرفته‌شده است و این معنا ثانوی و متأخر است و ممکن است کسی این را قرینه بگیرد بر این‌که تفسیر حاکم و مطلق نیست.

سؤال:....

جواب: این ظهور اولیه است ولی وقتی دایره‌ی استعمالات را دقت کنیم و آقای زنجانی می‌فرماید من تردید دارم که ال جنسی باشد.

سؤال: معنای لغوی را هم کنار بگذاریم این مابین سره و رکبه تعارض پیدا می‌کند با...

جواب: تعارض را هم کنار بگذاریم بعد یکی از جواب‌ها این است که الفخذ لیست بعوره. که این را فردا بحث می‌کنیم.

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص148، أبواب أبواب نكاح العبيد والاماء، باب44، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/21/148/السرة) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج6، ص501.](http://lib.eshia.ir/11005/6/501/سَتَرْتَ) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج1، ص374.](http://lib.eshia.ir/10083/1/374/عورتان) [↑](#footnote-ref-3)
4. [من لا يحضره الفقيه‏، الشيخ الصدوق‏، ج3، ص390.](http://lib.eshia.ir/11021/3/390/الْعِيَّ) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص535.](http://lib.eshia.ir/11005/5/535/عِيَّهُنَّ) [↑](#footnote-ref-5)
6. [روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه( ط- القديمة)، المجلسي‌، محمد تقى، ج8، ص106.](http://lib.eshia.ir/71453/8/106/نفسها) [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره نور، آیه 58. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره احزاب، آیه 13. [↑](#footnote-ref-8)